



گفت‌وگوهای با گئورگ لوکاچ

هانس هایتس هولتس، لئوکوفلر، ولفگانگ آندروت

ویراستار: تئو پینکوس

ترجمه امید مهرگان

www.ketab.ir

ایشنوان مساروش، ۱۹۳۰.	Meszaros, Istvan, 1930
گفت وگوهای با گنورگ لوکاج / تنو پینکوس؛ ترجمه امید مهرگان.	
تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۹.	
ص. ۲۲۶	
شابک ۹۷۸-۹۶۲-۳۸۰۹-۳۸-۶	ISBN 978-964-3809-38-6
عنوان اصلی:	Lukács' concept of dialectic. 1972
۱. گفت وگوهای با گنورگ لوکاج. مهرگان، امید، ۱۳۵۸ - مترجم	
۱۹۹/۲۳۹	B7A15



دفتر مرکزی: خیابان کرمان، پلاک ۱۵۰ / طبقه چهارم / تلفن: ۸۸۳۰۲۴۳۷

فروشگاه: خیابان کرمان، پلاک ۱۵۰ / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۶۸ / تلفن: ۸۸۳۲۵۳۷۶-۷

■ گفت وگوهای با گنورگ لوکاج

- ویراستار: تنو پینکوس ● ترجمه امید مهرگان ● نشر ثالث
- مجموعه فلسفه و علوم اجتماعی
- چاپ اول: ۱۳۹۳ / ۱۱۰۰ نسخه
- لیئوگرافی: ثالث ● چاپ: رهنا ● صحافی: گلبرگ
- کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است
- شابک ۹۷۸-۹۶۲-۳۸۰۹-۳۸-۶
- ISBN 978-964-3809-38-6
- سایت اینترنتی: www.salepub.com پست الکترونیکی: Info@salepub.com
- قیمت: ۱۳۰۰۰ تومان

فهرست

۷	یادداشت مترجم
۱۳	گفت‌وگوی اول
۱۳	هستی و آگاهی — هانس هون
۵۳	گفت‌وگوی دوم
۵۳	جامعه و فرد — ئتو کوفلر
۱۰۷	گفت‌وگوی سوم
۱۰۷	عناصری برای یک سیاست علمی — ولفگانگ ایندرویتس
۱۶۳	گفت‌وگوی چهارم
۱۶۳	جمع‌بندی موقتی — ولفگانگ ایندرویتس — هانس هاینس
۲۱۱	نمایه اسامی
	نمایه موضوعی

یادداشت مترجم

دو کتاب «برگردانده گفت و گوهای اصلی گئورگ لوکاچ اند، که نه مجموعه‌ای از گفت و گوهای پراکنده و سپس گردآوری شده، بلکه در حکم گفت و گوهای مشخص هدف دارند که از آغاز با هدف انتشار در قالب کتابی مستقل صورت گرفته است، تفکر زیسته: یک اتوبیوگرافی،^۱ که مطابق زیر عنوانش، مشخصاً به واسطه‌ی پای مربوط به زندگی لوکاچ — خاطرات، رخدادها، ماجراجویی‌های سیاسی، مواجهات، سفرها، تصمیم‌ها، و غیره — می‌پردازد (و اندکی پیش از درگذشت لوکاچ منتشر شد و از این حیث باید آن را «دومی» نامید)، و دومی یعنی کتاب حاضر^۲ که، برخلاف

1. Georg Lukács, *Leben und Denken: Eine Autobiographie im Dialog*, edition suhrkamp, 1980.

2. *Gespräche mit Georg Lukács*, Hanz Heinz Holz, Leo Kotler, Wolfgang Abendroth, hrsg. von Theo Pinkus, Rowohlt Verlag 1967.

ترجمه حاضر عمدتاً براساس ترجمه انگلیسی این گفت و گوها صورت گرفته است. مترجم نتوانست به همه متن اصل آلمانی دسترسی پیدا کند، ولی خصلت گفت و گویی و لاجرم «چندین دقیق» صورت‌بندی‌ها استفاده از ترجمه انگلیسی را مجاز می‌سازد؛ ضمناً همین‌جا از دو ترجمه رحمان بوذری تشکر می‌کنم که متن را در اختیارم گذاشت:

Conversations with Georg Lukács, edited by Theo Pinkus, The MIT Press, 1975.

گفت و گوی چهارم این کتاب، که به‌واقع در حکم جمع‌بندی بحث‌های پیشین است و از این لحاظ حاوی مباحث تکراری است، به‌طور کامل ترجمه نشده است، و آن صفحاتی که به

تفکر زیسته، یکسر به ایده‌های نظری و تأملات فلسفی در باب موضوعاتی مشخص — هستی‌شناسی، جامعه و فرد، سیاست، ایدئولوژی‌های جدید، نقد پوزیتیویسم، استراتژی مبارزه در اروپای پس از جنگ، روشنفکران آلمانی و اروپایی، فاشیسم و غیره — اختصاص دارد.^۱ این مجموعه از گفت‌وگوها نیز همچون اولی در اواخر عمر لوکاچ، دهه ۱۹۶۰، صورت گرفته‌اند، یعنی در دوره‌ای که لوکاچ کمابیش همه مراحل فکری خود را از سر گذرانده است: نوکال گرایی عصر جوانی خویش، دل‌مشغولی با تئاتر مدرن و زیباشناسی، پیش‌پا نهاده مرحله مارکسیستی در ۱۹۱۸، دوره فشرده فعالیت سیاسی رادیکال در دهه ۲۰، پس‌گوشه‌گیری از سیاست و پرداختن به نظریه و تاریخ ادبیات، به‌دخترتالیف اروپایی و روسی در دهه‌های قرن بیستم، پس از آن مشارکت در انقلاب فرانسه مجارستان در ۱۹۵۶، درگیری در مباحثات روشنفکری روز، جدایی از افکار آلمانی، نگارش کتاب نه چندان خوش‌نام تخریب عقل، تا پیگیری تقریباً ناتمام هستی‌شناسی اجتماعی و غیره. بنابراین ما در این کتاب با آشنایی مواجهیم که به تعبیری خاص کاملاً 'پخته' و خودآگاه است. در گیومه نهادن بخشی از آن روست که در مورد تفکر کسی چون گئورگ لوکاچ ضرورتاً نسبت به آن نوعی پیشرفت تام و تمام را متصور شد، چراکه مثلاً آثار دوره جوانی او، حسن و اشکرها و نظریه رمان و همچنین مجموعه مقالات مشهورش در وایله دهه ۲۰، بیستم در قالب کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی، از جهاتی معین جذاب برای انتشار دهه‌های بعدی حیات فکری اوست.

→ تکرار صورت‌بندی‌های پیشین (ولو به شکلی اندکی متفاوت) پرداخته‌اند حذف شده‌اند؛ این صفحات جملگی مربوط به اواخر این گفت‌وگوی پایانی‌اند.

۱. البته قطعاً لوکاچ در سال‌های متقدم‌تر مصاحبه‌ها و گفت‌وگوهای دیگری نیز در پس‌زمینه‌های متفاوت انجام داده است که در برخی نشریه‌ها و کتاب‌ها به چاپ رسیده‌اند.

اما آنچه کتاب گفت و گوی حاضر را به مراتب گیراتر می‌سازد این واقعیت است که پی‌گرفتن تفکر لوکاچ در متن یک گفت‌وگو تجربه‌ای است که چندان در مورد کلاسیک‌های تفکر مدرن، بالاخص در مورد بنیان‌گذاران نظریه انتقادی، دست نمی‌دهد. گفت‌وگو طبیعتاً به‌سختی به آن صورت‌بندی‌های منسجمی می‌انجامد که در آثار مکتوب یک متفکر یافت می‌شود؛ مع الوصف، می‌توان حضور شکل جذابی از نوعی دیالکتیک ایده‌ها را در گفت‌وگو تشخیص داد، آن‌هم نزد متفکری که در سنتی دیالکتیکی کار کرده است، و این تنش‌ها در صورت‌بندی ایده‌ها حساس است. بی‌شک خواندن گفت‌وگو بر حرارت با کسی چون تشودور آدورنو تجربه‌ای شگفت‌انگیز خواهد بود. کسی که درباره‌اش گفته‌اند: می‌توان حرف‌های او را مستقیماً و درجا در کاغذ آورد و چاپ کرد، زیرا ظاهراً صورت‌بندی‌های شفاهی او از ایده‌هایش پیدان‌ناور با صورت‌بندی‌های مکتوبش نداشت. اما در مورد لوکاچ، اوضاع آن‌قدر آشوب‌ناک‌تر می‌نماید. به شهادت دیباچه گفت‌وگوکنندگان بر این کتاب (البته چون غاوی هیچ ملاحظه یا اطلاعات یا بصیرت خاصی در مورد خود گفت‌وگوها نبود، حذف شده است)، شیوه سخن گفتن لوکاچ در آلمانی (زبان مادری او) مجازاً به وضوح پرشور، تندمزاج، هیجان‌زده و بعضاً همچون سیلی مقاومت‌ناپذیر و بی‌تابی است که در قالب جملات بی‌پایان جاری می‌شوند؛ و درست به همین دلیل، همان‌طور که به‌هنگام قرائت گفت‌وگوها قابل تشخیص است، لوکاچ به‌سادات مجبور است از اصطلاحات یا تکیه کلام‌هایی چون: «و بدین ترتیب است که ...»، «از همین رو ...»، «و به اعتقاد من ...» و موارد مکرر دیگری استفاده کند تا بتواند این انبوه جملات را به‌نحوی با یکدیگر مرتبط سازد، و نهایتاً به همان مضمون واحد آغازین بازگردد. این امر گویای تلاش دیالکتیکی لوکاچ برای نزدیک شدن به موضوع خود به یاری انبوه میانجی‌هاست. می‌توان از استعاره‌ای برای تشریح نحوه صورت‌بندی‌های شفاهی او از موضوع سود

جست: گویی او گلوله‌ داغی در دست دارد و می‌خواهد به مشاهده آن بپردازد، اما داغ‌بودن گلوله او را از این‌که با آرامشِ ابژه را در دست بگیرد و در آن «تعمق کند»، باز می‌دارد. در مقابل او مجبور است گلوله را مدام به هوا پرتاب کند و از نو بگیرد، آن را از دستی به دست دیگر بدهد، گلوله را در هوا بچرخاند تا سطوح مختلف آن بر دست بنشینند، و الی آخر. اما این به معنای پرداختن به موضوع «از چشم‌اندازها و جنبه‌های مختلف» نیست، چرا که مسئله بر سر نگرستن به گلوله دقیقاً و درست در لحظه‌ معلق‌بودنش در هوا چرخ‌خوردنش است، یعنی در لحظه‌ بدل‌شدن یک چشم‌انداز به چشم‌انداز دیگر، زیرا مسئله‌ چگونگی دریافتن خودِ همین روندِ تعویض وجه یا منظر در این شرایط واحد، یعنی تاریخ و رشد و تحول بشری (یکی از ترم‌های مابریک) است. کلمه‌ معینی که لوکاچ مکرراً در آلمانی از آن برای ثبت و پیوند زدن این چرخش‌ها به هم استفاده می‌کند wobei است، به معنای «که به واسطه‌ آن ...» یا «که در پیوند با آن ...»، کلمه‌ای که به گفته‌ دیباچه گفت‌وگو کنندگان: «صورتی از مابریک و مثبت یک ایده را با نفی یا سلب چندباره‌ محدودیت، تعدیل، و مثبت ایده‌ اکمیل و تمسیم می‌کند» بدیهی است که چه در ترجمه‌ انگلیسی و چه در ترجمه‌ فارسی، مطابق با رسم و آیین «حفظِ مرزها و مناسکِ زبانِ مادری» و «تئوری از هر نوع تنشِ نحوی و غیره، مجبوریم این جمله‌های طولانی را به مطالب بکشیم.

نهائناً اگر بخواهیم در این یادداشت، اجمالاً به ایده یا مضمونی که در این کتاب در رده‌ مضامین کلیدی و به لحاظ نظری تعیین‌کننده این گفت‌وگوها است، می‌توانیم، در کنار موارد دیگر، ایده‌ ضرورت و امکان یک هستی‌شناسی اجتماعی حرف را نام ببریم. این ایده بالاخص در زمانه حاضر سویه انتقادی کارآمدی خواهد داشت، آن‌هم در تقابل با انواع هستی‌شناسی‌های غول‌آسا و هیبت‌انگیز در کار متفکرانِ تراز اول — از مارتین هایدگر گرفته تا آلن

بدیو — که می‌کوشند کار را با نوعی وضعیتِ ماقبل اجتماعی — ماقبل نمادین آغاز کنند و به میانجی آن وضعیت اجتماعی را توضیح دهند. در تقابل با این کوشش‌ها، لوکاج به تأسی از مارکس جوان، صریحاً اعلام می‌کند که فقط یک نوع هستی‌شناسی می‌تواند وجود داشته باشد: هستی‌شناسی اجتماعی. به عبارت دیگر، همه چیز اجتماعی است و، هستی داشتن، خاصه برای آدمی، به سیمای وجود داشتن — در — جامعه یکی است، زیرا اگر چیزی به نام بشریت، نه با گونه بشر (یکی دیگر از ترکیب‌های محبوب لوکاج و اصولاً تفکر مارکس در کل) وجود داشته باشد، این بشریت، این بشر، پیشاپیش اجتماعی است. این است نتیجه اصولاً ذاتش یکسر خارج از او است. به عبارت دیگر، ذات آدمی چیزی جز مجموع مناسبات اجتماعی است، نکته‌ای که از یازده تز مارکس در باب زیردست آموخته‌ایم.^۱ برای مارکس، این صرفاً نوعی استعاره یا سخن‌وریِ رمانسکی است هنگامی که (در تز دهم) بشریت (vergesellschaftliche Menschheit) است. می‌شده را مترادف بی‌واسطه (menschliche Gesellschaft) اجتماع بشری قرار می‌دهد.

گذشته از این مضمون فلسفی (که البته کلام لوکاج با صورت‌بندی‌های فوق ظاهر نمی‌شود)، سایر مضامین جنبش‌ها، گفت‌وگوها عمدتاً مربوط به مباحثات سیاسی اروپای — مشخصاً آلمان — پس از جنگ جهانی دومند: از نقش روشنفکران (به‌طور خاص به مارکس با کتب فرانکفورت) در بسیج توده‌های ذره‌ای شده و اصولاً امکان جنبش‌های سیاسی جدیدی به سبک جنبش‌های پیش از جنگ جهانی اول تا سربرآوردن دوباره مناقشه پوزیتیویسم در آلمان، خلق و خوی غیرسیاسی شده نسل‌های جدید

۱. ایده و صورت‌بندی خارجی بودن و بیگانه بودن ذات آدمی از خود او را مستقیماً می‌توان نزد متفکرانی چون ژاک لاکان نیز یافت، ایده‌ای که هنوز بیگانه صورت‌بندی انضمامی و تعیین‌کننده آن را باید در خود مارکس جست.

روان‌گردان‌هایی چون ال.اس.دی و ایدئولوژی سرمایه‌داری پسین، معنای تغییر یافته ایدئولوژی، مسئله امکان تجهیز طبقه کارگر و رهبری آن و غیره. سرانجام، در روند ترجمه مجلدات این مجموعه کوچک، یعنی گزیده آثار لوکاچ، گفت‌وگوهای حاضر احتمالاً تا حدی می‌توانند جهت‌گیری کلی تفکر او را، دست کم در اواخر حیات فکری‌اش و به شیوه‌ای معطوف به ماسبق، نشان دهند. گذشته از هر چیز، نمی‌توان منکر شد که گوش دادن به گفت‌وگای لوکاچ هنگامی که از ال.اس.دی یا آگهی‌های تبلیغاتی درباره صابون و رم دیو یا مد لباس و عطر حرف می‌زند تا چه حد هیجان‌انگیز است، یا وقتی سرریز می‌گوید: «من همیشه گزارش‌های مد را با علاقه جامعه‌شناختی زیادی دنبال می‌کنم» (بر، ص ۱).

امید مرگان

بهار ۱۳۹۰

۱. حتی اگر این هیجان‌انگیز بودن از آن رو باشد که این سی چون لوکاچ — که هنوز هم کسانی پیدا می‌شوند که نمی‌دانند او به استالین دلپسندی نداشته — اکثر این کسان همان‌هایی‌اند که خیال می‌کنند لنین و استالین نام یک نفر است — مقابل پسین «خشک» و «حزبی» با نثری مطمئن و قرن نوزدهمی است که دارد درباره این هیجان‌انگیز می‌زند، چیزهایی که حرف زدن درباره‌شان برای قریب به سه دهه عملاً معروف «شیخ» و «خوریک» و فلسفی بود، دهه‌هایی که رشته‌های میان‌رشته‌ای و مطالعات فرهنگی — که افضای فکری‌شان را مستقیماً از ایده‌های «پیداشتی» و نه «زیادی رادیکال» مارکس «ساعتی» و «نظریه شی» و ارگی خود لوکاچ، نقد صنعت فرهنگ‌سازی آدورنو، و تحلیل میکروولانت «پاساژ» می‌گرفتند، و سوخت موتورشان را از نظریه‌های پاریسی — بدل به یگانه شکل «نامی» تأمل در باب جامعه پست‌مدرن شده بودند. در این دهه‌ها، کسی چون لوکاچ چگونه اجازه می‌داشت به‌جز نظریه‌پردازی شی و ارگی، درباره موضوع دیگری، از همه بدتر سیاست و تفسیر رادیکال، حرف بزند؟ بی‌جهت نیست که برای چند دهه، غیر از نظریه رمان و جان و شکل‌ها، دیگر آثارش — چه در جهان انگلوساکسون و چه در خود آلمان — به معنای واقعی کلمه به محاق رفته بودند و عملاً تجدید چاپ نمی‌شدند.